

چرا عدم استقبال؟

آرژنگ بامشاد

مراسم استقبال از خاتمی در روز شنبه ۱۹ شهریور ۷۹ در فرودگاه مهرآباد تهران، که به دعوت بخش اعظم جریانات اصلاح طلب حکومتی سازمان داده شده بود، با عدم استقبال خیره کننده مردم، با شکست مواجه گشت. حضور چند هزار جوان و نوجوان سازماندهی شده با شاخه های گل در دست، بجای شرکت ده ها و یا صدها هزار نفری که از سوی برگزارکنندگان پیش بینی می شد، شوکی بود که بر اصلاح طلبان وارد آمد. عدم استقبال، به حدی آشکار بود که حسین شریعت مداری در کیهان روز یکشنبه ۲۰ شهریور ۷۹ نوشت: «برخی از شواهد و قرائن موجود حکایت از آن دارند که جریان خاصی از جبهه دوم خرداد که طی چندماه اخیر، بارها نارضایتی خود از مواضع ارزشی جناب خاتمی را ابراز کرده است با تدارک این مراسم و دست کاری در چگونگی برپایی آن، در پی ضربه زدن به ایشان بوده است... این جریان خرنده بارها نشان داده است که جناب آقای خاتمی را تنها یک «کاتالیزور» می داند و عبور از وی را به عنوان یک هدف استراتژیک دنبال می کند». طبعاً تمامیت خواهان از شکست تلاش اصلاح طلبان برای قدرت نمایی در شرایطی که مدام زیر ضربات دستگاه ولایت قرار دارند، بسیار خرسند شده اند.

این که تمامیت خواهان و روزنامه های وابسته شان چه ارزیابی از این حادثه ارائه می دهند و چگونه از این حادثه بهره برداری می کنند، تغییری در این سؤال بوجود نمی آورد که چرا میان پیش بینی اصلاح طلبان از استقبال از خاتمی و واقعیتی که اتفاق افتاد، چنین فاصله ی زیادی وجود داشت؟ آن هم در شرایطی که خاتمی از سفری بازمی گشت که رسانه های غربی تلاش بسیار کرده بودند او را به عنوان معمار گفت و گوی تمدن ها به جهان معرفی کنند و رهبران دولت آمریکا نیز برای نشان دادن اهمیت حضور خاتمی در نیویورک، در پای سخن رانی او تا پایان نشستند و رسم ادب به جای آوردند.

واقعیت این است که اصلاح طلبان، هم چون ارزیابی های گذشته شان، درک درستی از دینامیس حرکت مردم در چند سال گذشته نداشته و به عبث گمان می کردند شرکت مردم در انتخابات گوناگون، و دادن رأی به اصلاح طلبان، دلیلی بر حمایت آن ها از خاتمی و برنامه های اوست. آن ها هیچ گاه معنا و مفهوم رأی اعتراضی مردم را به درستی درک نکردند. این حادثه به روشنی نشان داد که تصور اصلاح طلبان تا چه حد بی پایه و سست بنیان بوده است. حرکت های اکثریت مردم در سه سال گذشته و نحوه برخورد آن ها با حوادث سیاسی و به ویژه شرکت گسترده آن ها در سه انتخابات مهم در

بقیه در صفحه ۲

راز سر به مهری جز جمهوری اسلامی وجود ندارد!

سروژ قازاریان

که «چرا فقط زنان نجات پیدا کرده اند؟»، می گوید: «این موضوع قابل تأمل است، فکر می کنیم، زمانی که قایق دچار امواج شده است، قاچاقچی ها فقط زن ها را نجات داده اند!»

واقعیت اما آن است که «راز سر به مهری» در این فاجعه وجود ندارد و اگر هم وجود می داشت، نامش چیزی جز جمهوری اسلامی نمی توانست باشد. هیچ کس با طیب خاطر زادگاه و خانواده اش را رها نمی کند. هیچ آدمی که آینده ای برای خود متصور بداند، ولو حتی اگر این آینده نامعلوم هم باشد، دست از حال و زندگی اش نمی کشد تا آواره غربت شود. مگر آن که اجبار بر اختیار چیره شود و پناهنده گی به تنها روزه نور در ظلمت بدل گردد. جمهوری اسلامی در طول مدت حیات اش و با سرکوب خشن کلیه آزادی ها و حقوق انسانی، با جنگی خانمان سوز و طولانی، با سیاست های فلاکت بار اقتصادی اش و با سیاست های ضد کارگری، ضد زن و ضد جوانان اش، و یا در یک کلام: با وجود و حضورش در ایران، مردم را به خاک سیاه نشانده است!

بقیه در صفحه ۴

سندج زنان به عنوان اعضای اصلی شورای شهر برگزیده شدند. در ضمن از سوی رسانه های خبری تهران اعلام می شود که زنان متوسط و تحصیل کرده در کار تشکیل های مستقل و غیر دولتی از قبیل تشکل های سبز و مبارزه با تخریب محیط زیست و حمایت از حقوق کودکان بسیار فعال بوده اند.

تمامی ارقام و آمار فوق بیان گر گونه ای رشد کیفی در اشکال و محتوای زندگی روزمره و مبارزات

بقیه در صفحه ۴

به سوسیالیست های ایران درباره اوضاع کشور

برهان

در صفحه ۳

گزارش برگزاری مراسم دهم شهریور در هامبورگ

در صفحه ۴

۱۵ پناهنجوی ایرانی جان خود را در نیمه شب ۸ شهریور ۷۹ در آب های خروشان رودخانه «ساوا» و در حالی که تلاش می ورزیدند خود را از طریق بوسنی و کرواسی به اروپای غربی برسانند، از دست دادند. روزنامه «جام جم» وابسته به صدا و سیما جمهوری اسلامی و جناح محافظه کاران حکومتی، در گزارشی به تاریخ شنبه ۱۹ شهریور ۷۹ (۹ سپتامبر ۲۰۰۰) تحت نام «راز سر به مهر ایرانیان غرق شده در کرواسی فاش شد»، دست به هر کاری زده است تا نقش جمهوری اسلامی در این فاجعه را پنهان سازد. «جام جم» در راستای این هدف خود، زمین و زمان را به هم می یاند، به طور ضمنی صرب ها را نیز متهم به دست داشتن در این فاجعه دانسته و برای عبرت دیگرانی «که قصد سفر غیرقانونی به کشورهای دیگر را دارند»، پناهنجویان جان باخته را قربانی «سراب پناهنده گی» معرفی کرده و از زیان یکی از مقامات وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی حتی دیدگاه ضد زن حکومت، آن هم لاید برای عبرت مردان و ترساندن شان از تلاش برای خروج خود و خانواده شان از ایران! را نشان می دهد. این مقام وزارت امور خارجه، در جواب پرسش خبرنگار

ظرفیت ها و

محدویت های جنبش

زنان ایران

فروغ اسدپور

زهرآ شجاعی مشاور خاتمی و رئیس مرکز امور مشارکت زنان در ۱۷ شهریور ۷۹ اعلام کرد: «۶۰ درصد رتبه های کمتر از ۱۰۰۰ در کنکور امسال متعلق به دختران است. و ما نیروی انسانی ماهر را تا چهار سال آینده در اختیار خواهیم داشت». او هم چنین افزود: «در سال گذشته ۵۸ درصد از کل پذیرفته شدگان در دانشگاه ها دختر بودند». (همشهری ۱۷ شهریور ۷۹). لازم به یاد آوری است که در سال ۷۷ نیز ۵۱ درصد پذیرفته شدگان کنکور را دختران تشکیل می دادند. هم چنین در انتخابات سراسری شهر و روستا نیز بنا به گزارش مطبوعات ایران در حالی که تنها ۷/۳ درصد نامزدهای انتخابانی را زنان تشکیل می دادند، یک سوم نمایندگی اصلی شوراهای شهر را بدست آوردند و در همه مراکز استان ها به استثنای ایلام، یاسوج و

سه سال اخیر، در جوهر خود حرکتی بود علیه استبداد ولایت فقیه و برای درهم شکستن آن و وجود خاتمی و اصلاح طلبان از این زاویه برای مردم مطرح بود. همسویی مردم با اصلاح طلبان نه به دلیل گرایش آن‌ها به برنامه‌های خاتمی بلکه به دلیل برانگیختگی‌شان علیه دستگاه ولایت و برای درهم شکستن آن بود. این حرکت انقلابی برای پیش‌روی خود با توجه به توازن قوای موجود، از خاتمی و اصلاح طلبان به عنوان سپری در مقابل حملات دستگاه ولایت سود می‌جست. اما پس از انتخابات مجلس در ۲۹ بهمن ۷۸ در این معادله تغییراتی به وجود آمده و اصلاح طلبان با در پیش گرفتن سیاست «آرامش فعال» باعث کندی حرکت‌های مردمی می‌شوند، و این امر از چشم مردم دور مانده است. بنابراین این تصور اصلاح طلبان که مردم به دنبال خاتمی و برنامه‌های او هستند، پایه‌ی اشتباهی است که آن‌ها را به یک ارزیابی و پیش‌بینی غلط رهنمون ساخته است. نباید از نظر دور داشت حرکت‌های مردم در ماهیت خود، از آن‌جا که در تلاش است گروه اصلی حکومت‌کنندگان را به زیر بکشد؛ ساختارهای قدرت و بویژه دستگاه ولایت را در هم بشکند و بنیان نظری حکومت اسلامی، یعنی ادغام دین و دولت را به کناری نهد، حرکتی است انقلابی و نه اصلاح طلبانه. از این رو پلاتفرم حرکت‌های مردمی هر چند ناوشسته باشد با پلاتفرم خاتمی در یک راستا قرار ندارد. این آن نکته‌ای بود که خاتمی نیز در کنفرانس مطبوعاتی‌اش در نیویورک در روز ۱۷ شهریور ۷۹ به آن اعتراف کرد وقتی پیرامون اصلاحات در ایران در پاسخ به خبرنگاری گفت: «سه نوع تلقی از اصلاحات وجود دارد. برخی معتقدند اصلاحات به معنای صرفنظر کردن از انقلاب و خواسته‌هایی است که مردم از آن دارند و به دنبال تحول اساسی در جامعه و کنار گذاشتن دین و سیر به سوی سکولاریسم هستند. متأسفانه به خاطر سوءتفاهم‌ها در غرب نیز این تلقی از اصلاحات وجود دارد و دائماً روی آن پافشاری می‌شود. نوع دوم اصلاحات، نفی هرگونه اصلاح هست. در این نوع تلقی عدم اعتقاد و دفاع از حقوق اساسی مردم و تن ندادن به

موازین مردم سالاری و هم چنین درک نکردن آن چه در دنیا می‌گذرد و تحولات و تغییرات نسل جوان وجود دارد. در تلقی سوم، که خود نیز به آن معتقد هدف از اصلاحات تحقق آن چیزی است که در انقلاب اسلامی به تفاهم و توافق مردم رسیده بود و آن عمل به قانون اساسی است ولو آن‌که به برخی از اصول و موازین آن نقد وجود دارد».

در این ارزیابی از اصلاحات، خاتمی عملاً مرز خود را با گرایش اول که خواست مردم است، شفاف‌تر از گذشته بیان داشت و به گونه‌ای در دغدغه‌خاطر دستگاه ولایت، مجلس خبرگان و دیگر نیروهای تمامیت‌خواه شریک شد. دغدغه‌ای که هاشمی‌رفسنجانی در نماز جمعه ۱۱ شهریور ۷۹ در جمع بندی از کار مجلس خبرگان بصورتی پوشیده و در صحبت خصوصی با علی‌هاشمی عضو شورای مرکزی حزب کارگزاران به صورتی سراسرتر بیان داشته بود. علی‌هاشمی در این رابطه در روز ۱۵ شهریور ۷۹ به خبرنگاران پارلمانی گفته بود: «(من در این باره سه مرتبه با ایشان صحبت کردم. آقای هاشمی به شدت نگران از دست رفتن نظام است. آقای هاشمی رفسنجانی فکر می‌کند جنبش اجتماعی که در سال ۵۶ دین خواه بود و نظام شاه را سرنگون کرد، امروز به گونه‌ی دیگری در حال شکل‌گیری است».

روشن است تحلیلی که هاشمی رفسنجانی از حرکت مردمی دارد، به دلیل شامه‌ی تیز یک سرمایه‌دار بزرگ و یکی از ستون‌های اصلی جنایات بیست‌سال گذشته، به واقعیت بسیار نزدیک‌تر است تا ارزیابی اصلاح طلبانی که با فشار حرکت مردمی به عرصه‌هایی از قدرت پرتاب شده‌اند و به جای پاس داشتن این قدرت مردمی، با در پیش گرفتن سیاست «آرامش فعال» قصد دارند مردم را در برابر تعرضات دستگاه ولایت بی‌دفاع و منفعل سازند و گمان می‌کنند مردم به دنبال خاتمی و اصلاح طلبان روانند و با یک دعوت و فرمان آن‌ها به حرکت در می‌آیند. اما واکنش روشن مردم در مراسم استقبال از خاتمی نشان داد که مکانیسم رابطه‌ی مردم و اصلاح طلبان از منطق دیگری پیروی می‌کند. مردم راه خود و نه راه اصلاح طلبان را با قدرت و صلابت دنبال می‌کنند و اصلاح طلبان چاره‌ای ندارند که یا به این اردو یا به آن اردو به پیوندند.

دنباله از صفحه ۱ راز سر به مهری....

پدیده‌ای بنام «پناهجوی ایرانی» دیگر نه تنها در اروپا و آمریکا، بلکه حتی در فقیرترین کشورهای آفریقایی و آسیایی نیز به مفهومی آشنا بدل گشته و افشار وسیعی از جامعه ما که هیچ‌گونه آینده‌ای برای خود در این نظام نمی‌بینند، حاضرند با فروش دار و ندارشان، نه تنها پول، که جان خود و فرزندان‌شان را نیز در دست عده‌ای قاچاقچی پول‌دوست و سودجو به وثیقه بگذارند تا شاید از بختک این رژیم رهایی یافته و در مصاف با خطر مرگ در طول مسیرشان به سوی کشورهای پناهنده‌پذیر، از چنگ مرگ تدریجی در جمهوری اسلامی بگریزند.

تشکل‌های امور پناهندگی در کشورهای مختلف، می‌توانند گواهی دهند که در اوج ادعای «اصلاح طلبی و اصلاحات»، تعداد پناهجویان ایرانی در یکی دو سال اخیر به شدت افزایش یافته و یادآور دوران جنگ ایران و عراق شده‌است. این گسترش تعداد پناهجویان ایرانی، نه تنها خط بطلانی بر ادعای بهبود شرایط ایران که خود را در غالب شعار «ایران برای همه ایرانیان» و دعوت به بازگشت ایرانیان تبعیدی که از جانب اصلاح طلبان درون و بیرون حکومت سر داده شده است، می‌کشد بلکه در عین حال، دورویی کشورهای پناهنده‌پذیر در برخورد به قوانین بین‌المللی پناهندگی را نیز برملا می‌سازد.

غالب کشورهای پناهنده‌پذیر، امروزه با "دمکرات" معرفی کردن خاتمی و ادعای آغاز روند برقراری «آزادی و دمکراسی» در ایران، دلیلی برای رعایت قوانین پناهندگی و پذیرش پناهندگان ایرانی نمی‌بینند. اما چون در عین حالی که مدعی برقراری آزادی و دمکراسی در ایران هستند، روند رویه‌رشد پناهندگان ایرانی را هم شاهدند، و این یعنی صورت مسئله‌ای غیرممکن، معادله را به نفع خود و جمهوری اسلامی حل کرده و با وضع قوانین ویزایی و نیز دشوار کردن شرایط اخذ ویزا و ورود قانونی، راه را برای سوداگران و قاچاقچیان باز گذاشته‌اند تا آنان نیز برای سود بیشتر، با جان پناهجویان دست به قمار بزنند.

این دسته از کشورهای پناهنده‌پذیر، حتی در مواردی مانند طرح‌های دولتی جمهوری اسلامی برای اخراج پناهندگان افغانی و سپردن‌شان

به چنگ رژیم طالبان در افغانستان نیز سکوت اختیار کرده‌اند و کلامی نمی‌گویند. و چه بگویند؟ خود این کشورهای پیرو همان سیاست «اخراج به جای پذیرش» هستند، و آن دسته از پناهجویان ایرانی را هم که از هفت‌خوان گذرانده، ویزا، امواج رودخانه‌ها و دریاها، کنترل‌های مرزی، و ... جان سالم بدر برده و خود را به این کشورها رسانده‌اند، دسته دسته به ایران باز می‌گردانند.

اما در مورد برخورد با مسئله پناهجویی ایرانیان، جمهوری اسلامی و کشورهای پناهنده‌پذیر تنها نیستند و بخشی از اپوزیسیون ایرانی در خارج از کشور نیز متأسفانه با دلایلی البته متفاوت، تنها «پناهندگان سیاسی» را «پناهندگان واقعی» دانسته و دیگران را «مهاجر» معرفی می‌کنند. بدیت ترتیب این نیروها با گروه بندی کردن پناهجویان ایرانی، نه تنها مثل اداره مهاجرت غیررسمی در کشورهای پناهنده‌پذیر عمل کرده و امر مشترک دفاع از حقوق پناهندگی کلیه پناهجویان را مختل می‌کنند، بلکه حتی در مواردی، مبارزه همه جانبه با کلیه سیاست‌های رژیم را نیز برای خود محدود می‌سازند!

فاجعه رودخانه «ساوا» و یا دریای یونان، متأسفانه شاید آخرین فاجعه‌ها نباشند. تا جمهوری اسلامی، و اضافه کنم هر رژیم سرکوب‌گر دیگری نیز، در ایران وجود داشته باشد، ما با پدیده‌ای بنام «پناهنده ایرانی» نیز در دنیا روبرو خواهیم بود و حضور حتی یک پناهجوی ایرانی در دنیا مبین ستمی خواهد بود که بر مردم ما حاکم است.

پناهندگی نه سراب، که نتیجه واقعیتیست ست دوزخی بنام جمهوری اسلامی که خون مردم را در شیشه کرده‌است. اما اگر که در این میانه سرابی هم وجود داشته باشد، یاور به امکان پذیر بودن اصلاحات جاندار و برقراری آزادی و دمکراسی در چهارچوب نظام جمهوری اسلامی ست! سراب واقعی خود رژیم بود که انقلاب مردم را قاپید، و این سراب را نه با بستن چشم‌ها و «آرامش فعال»، بلکه با مبارزه‌ای فعال می‌توان از میان برد. دفاع بی قید و شرط از حق پناهندگی و حقوق پناهجویان ایرانی در این راستا قرار گرفته و بخشی از همین مبارزه فعال علیه جمهوری اسلامی ست!

به سوسیالیست‌های ایران، در بارهٔ اوضاع کشور (بخش چهارم)

برهان

در سه بخش پیشین، بحران رهبری در جنبش توده‌ای حاضر را بررسی کرده، ضرورت مبرم و حیاتی یک رهبری سوسیالیستی را شرح داده و مشخصات اساسی رهبری سوسیالیستی را برشمردیم. گفتیم که کار رهبری سوسیالیستی، نجات توده‌ها نیست، بلکه کمک به آنان در امر خودرهانی، و در سازمان دهی خودحکومتی شان است؛ و یادآوری کردیم که رادیکالیسم رهبری سوسیالیستی، نه در قهر و تفنگ و خون، بلکه در آن است که بر سه عنصر اساسی دموکراتیسم سوسیالیستی، یعنی آگاهی، ابتکار، و ارادهٔ توده‌ای تکیه می‌کند و این عناصر را در خدمت جنبش اکثریت عظیمی قرار می‌دهد که بر انداختن هر قدرتی را از فراز سر خود، و برچیدن بساط همهٔ تبعیضات سیاسی، اجتماعی و طبقاتی را هدف آگاهانهٔ خود قرار داده است. قرار شد در این بخش ببینیم برای تکوین رهبری سوسیالیستی در ایران، چه زمینه‌هایی هست؟

اینان وسیله قرارداد مردم برای حاکمیت خودشان بر مردم است و آزادی‌های سیاسی را تا جایی می‌پذیرند که علیه حکومت فعلی و نه علیه حکومت فرضی آنان کارکرد داشته باشد، پیش‌تر اشاراتی شده است. این حقیقت که دموکراسی سوسیالیستی، یعنی خودحکومتی توده‌ای و حاکم شدن واقعی اکثریت جامعه بر سرنوشت خود در همهٔ عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، و آزادی‌های بی‌قید و شرط سیاسی و برقراری آزادی‌های وسیع مدنی و حقوق شهروندی، تنها راه پایان دادن به توالی حکومت‌های استبدادی و دیکتاتوری در ایران است، تردیدی برجای نمی‌گذارد که جنبش توده‌ای برای آزادی‌های سیاسی و مدنی، حقوق شهروندی و دموکراسی را باید یکی از اساسی‌ترین زمینه‌های تکوین رهبری سوسیالیستی به حساب آورد.

این که مبارزات سیاسی و ضداستبدادی دانشجویان و روشنفکران، بدون چفت شدن با جنبش‌های اجتماعی و اقتصادی توده‌ای، محکوم به انزوا و فرسودگی است؛ این که کارگران و زحمتکشان بدون پیوند زدن مبارزات اقتصادی خود با مبارزه برای آزادی‌های سیاسی، چیزی بدست نخواهند آورد؛ این که دموکراسی سیاسی بدون حداقلی از عدالت اجتماعی و رفاه عمومی نمی‌تواند پایدار بماند، و برابری و رفاه و عدالت نیز بدون حاکمیت سیاسی اکثریت، یعنی استعمار شوندگان و تهیدستان، غیرقابل حصول است؛ و بالاخره درهم تنیدگی مبارزات سیاسی و طبقاتی - در حالی که همه به جز سوسیالیست‌ها می‌کوشند این دو را از هم جدا نگهدارند - از دیگر زمینه‌های مهم برای تکوین رهبری سوسیالیستی است.

فعلیت داشتن جنبش‌های اجتماعی متنوع و به ویژه کارگران و مردم تهیدست، با پتانسیل‌های بسیار قوی، زمینهٔ دیگری است که امکان می‌دهد همهٔ زمینه‌های یادشده در بالا، بتوانند از زمینه‌های کلی و مجرد، به زمینه‌های واقعی و بالفعل تبدیل شوند. اما روشن است که وجود زمینه‌ها، به خودی خود به معنی آماده بودن شرایط برای تکوین رهبری سوسیالیستی و واقعیت یافتن آن نیست. موانع بزرگی هم در کاراند و سوسیالیست‌ها در ایران، برای تبدیل این زمینه‌ها به شرایط مساعد، دنیائی کار در پیش دارند. در بخش بعدی این نوشته، در این باره سخن خواهیم گفت.

۱۹ شهریور ۱۳۷۹

بهبود شرایط جان‌کندن در این دوزخ و وخیم‌تر شدن بی‌وقفهٔ این شرائط است که نیاز به یک پاسخ سوسیالیستی و فراتر از مقدرات سرمایه‌داری را در دستور روز قرار داده و یکی از زمینه‌های تکوین رهبری سوسیالیستی بر جنبش توده‌ای جاری را بوجود آورده است.

یکی دیگر از این زمینه‌ها، جنبش برابری طلبانه زنان علیه تبعیضات جنسی و نظام پدرسالاری و مردسالاری است. جنبش نوین بیداری زنان ایران اگرچه از فشارهای مفرط حکومت اسلامی است که گر گرفته است، اما با محدود کردن خود به مقابله با تبعیضات ناشی از قوانین حکومت اسلامی، قادر نخواهد بود حتی با این تبعیضات، تصفیه حساب ریشه‌ای بکند. بن بست جنبش حق طلبانهٔ زنان ایران در آن جا نیست که اصلاح‌طلبان مذهبی حاضر به پذیرش حقوقی نظیر آزادی انتخاب پوشش، آزادی معاشرت و غیره برای زنان و رفع آپارتاید جنسی نیستند؛ بلکه در آن جاست که بورژوازی لائیک مخالف این رژیم هم که بر پایمال شدن حقوق زنان اشک می‌ریزد، حاضر نیست از پذیرش این حد از حقوق، فراتر برود؛ چرا که مدرن‌ترین سرمایه‌داری هم به سنن و اخلاقیات تبعیض آمیز بعنوان پایه‌ای برای تبعیض در دستمزدها احتیاج دارد و بدین منظور، با مذهب و با ارتجاعی‌ترین اخلاقیات و سنت‌ها کنار می‌آید. تنها، جنبش سوسیالیستی است که به همهٔ قوانین شرعی در مورد زنان اعلان جنگ می‌دهد؛ با همهٔ سنن و فرهنگ پدرسالارانه و مردسالارانه درمی‌افتد، و در پی آن است که ریشهٔ همهٔ تبعیضات جنسی علیه زنان را بشکاند؛ چراکه آزادی زنان از مردسالاری و پدرسالاری و برابری آنان با مردان در همهٔ عرصه‌ها، از ارکان و از اهداف ماهوی سوسیالیسم است. پس جنبش آزادی خواهانه و برابری طلبانهٔ زنان، زمینهٔ مهمی برای تکوین رهبری سوسیالیستی است.

زمینهٔ دیگر برای تکوین این رهبری، نیاز حیاتی جامعه به آزادی‌های سیاسی، آزادی‌های مدنی، حقوق فراگیر شهروندی، و به دموکراسی است. و امروز به جز جناحی از رژیم اسلامی که علناً با هرگونه آزادی و حقوق مردم و با هر مفهومی از دموکراسی مخالفت می‌کند، کیست که سنگ دموکراسی، حق حاکمیت مردم، آزادی‌های سیاسی و غیره بر سینه نزنند؟ نیاز جامعه به آزادی و دموکراسی به حدی است که حتی سلطنت طلبان و اصلاح‌طلبان حکومتی و مجاهدین خلق هم ادعای طرفداری از حاکمیت مردم و از آزادی‌های سیاسی می‌کنند!! دربارهٔ این که هدف

اساس زمینهٔ اجتماعی برای تکوین رهبری سوسیالیستی در ایران، سلطهٔ سرمایه، حاکمیت طبقاتی بورژوازی، و نابرابری اجتماعی است. اما بر این زمینهٔ اساسی و کلی، وضعیت‌های مشخص تری فراروئیده‌اند که زمینه‌های بی‌واسطه تر و دم‌دست تری را تشکیل می‌دهند. از مهم‌ترین این‌ها، یکی شدت اختلاف طبقاتی و قطب بندی شدن بسیار انفجاری جامعه است. «اکثریت عظیم» که از آن سخن می‌گوئیم، یا مزد و حقوق بگیران به بردگی گرفته شده توسط سرمایه‌اند که بخش بزرگی از آنان حتا با روی آوردن به چند شغلی، قادر به تأمین حداقل معیشت خانوادهٔ خود نیستند و در فقر روز افزون فرو می‌روند؛ یا انبوه بیکاران و ساقط شدگانی هستند که سرمایه‌داری حتا حاضر به استثمارشان نیست و در فلاکت و بی‌چاری دست و پا می‌زنند. مسألهٔ این اکثریت عظیم، بسیار حادثر و تقدتر از بی‌آیندگی تاریخی طبقهٔ کارگر و زحمتکشان در جامعهٔ سرمایه‌داری بطور کلی است. حاکمیت سرمایه در ایران امروز، نه فقط فردای تاریخی، بلکه حتا امروز تقویمی‌ی این تودهٔ ده‌ها میلیونی را هم قادر نیست تأمین و تضمین کند. بحران ساختاری سرمایه‌داری در ایران، نه تنها راه‌های بهبود نسبی وضعیت بازار کار، و شرایط کار و دستمزد در چهارچوب سرمایه‌داری را مسدود کرده است، بلکه حاکمیت یک رژیم سیاسی مذهبی نیز با سوارکردن شرایط و قوانین عهد بربریت برنظام برده‌داری مدرن، عامل تشدید کننده و شتاب دهندهٔ وخامت این وضعیت و شرایط است.

اگر حرف اصلاح طلبان حکومتی و جریانان اپوزیسیون بورژوازی این است که وضعیت اقتصادی نا به سامان امروزی، محصول برنامهٔ اقتصادی تاکنونی‌ی حاکمان است، طرح اقتصادی خود آنان نیز (تازه اگر بخت پیاده کردن‌اش را داشته باشند) طرح گسترش خصوصی سازی و بازار آزاد در انطباق با نسخهٔ بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و سازمان جهانی تجارت است، که بیکارسازی‌های گسترده‌تر، شانه خالی کردن هرچه بیشتر دولت از تعهدات اجتماعی، و تهاجم بی مهار دولت و سرمایه‌داران برای پس گرفتن بقایای ناچیز دستاوردهای مبارزات کارگران و زحمتکشان، همچون قانون کار، بیمه‌های بیکاری، درمانی، باز نشستگی و غیره را در پی دارد. نه فقط گرایش و نیاز فطری طبقهٔ کارگر و همهٔ قربانبان حاکمیت سرمایه و ستم‌های طبقاتی به برابری اجتماعی، بلکه بویژه فقدان هرگونه چشم‌اندازی برای

دنباله از صفحه ۱ ظرفیت ها و محدودیت ها...

بخش مهمی از زنان ایران می باشد. این آمار بیانگر اراده عمومی زنان برای مشارکت جدی در عرصه های حیات سیاسی و اجتماعی است. این تحول کیفی از دو ویژگی مهم نیز برخوردار است. اول آن که آگاهی زنان بر موانع و محدودیت های نهاده شده بر سر راه شان از سوی کهنه اندیشان مرتجع حکومتی، روز به روز افزایش و عمق یافته که در نتیجه توجه و تمرکز فزاینده زنان بر این موانع را نیز به دنبال داشته است. دومین ویژگی جنبش کنونی زنان در ایران، استقلال نسبی آن از جناح بندی های درون حکومتی می باشد. گرچه این امر به معنای فروریزی تمام توهمات این جنبش نسبت به جناح اصلاح طلب نیست اما مخالفت اصلاح طلبان با آزادی های اساسی و جدایی دین از دولت و حساسیت زنان به این دو محور مبارزاتی، راه جنبش زنان را از راه اصلاح طلبان حکومتی جدا می کند. اما درست در شرایطی که پیش روی زنان در زمینه های تحصیلی و یا بالا رفتن آگاهی های سیاسی و اجتماعی شان به شکل چشم گیری خود را نشان می دهد، بدلیل سیر متناقض و دوسویه حوادث و جریانات در ایران، محدودیت های عظیمی در مقابل جنبش یک پارچه زنان قرار می گیرد. نگاهی به آمار و ارقام وضعیت زنان کارگر و زحمتکش این مشکلات را بصورتی ملموس نشان می دهد. خانم تندگویان مشاور وزیر آموزش و پرورش در سال گذشته از ترک تحصیل نزدیک به ۲ میلیون دختر در ایران خبر داد. و روزنامه های داخل کشور از تعداد رو به گسترش دختران فراری و سرگردان که اکثریت ۲۵ هزار کودک خیابانی تهران را تشکیل می دهند و از افزایش تعداد خودسوزی ها و خودکشی ها میان زنان مناطق محروم و هم چنین از کاهش نرخ سن خودفروشی خبر می دهند. باید در نظر داشت که در مقابل تعداد قلیل و انگشت شماری از زنان که به پست های بالا دست یافته اند و زنانی که امکان تحصیل و زندگی نسبتاً آسوده ای را بدست آورده اند، زنان و دختران بی شماری در بخش های کشاورزی، صنایع دستی، کار خانگی، قالیبافی، کارگاه های کوچک بافندگی، خیاطی و یا در کارخانجات بزرگ مشغول کار می باشند و از هیچ گونه بلندگویی تبلیغاتی نیز برای دفاع از حقوق خویش برخوردار نیستند.

آنچه مسلم است افت سطح معیشتی مردم زحمت کش و کم درآمد و افزایش سرسام آور نرخ خواروبار و تورم، عده هرچه بیشتری از زنان را به بازار کار و زندگی اجتماعی کارمزدی کشانده است. اما از سوی دیگر به دلیل عقب ماندگی ساختار مدنی، اجتماعی و سیاسی کشور این زنان بدون حمایت های لازم قانونی به دست استثمار شدید و وحشیانه روابط تولیدی سرمایه داری رها گشته اند که در این رابطه می توان به گزارشات و اطلاعات منتشر شده در مجله «جنس دوم» مراجعه کرد. بسیاری از این زنان با وجود فشارهای شدید و استثمار غیرقابل تصور به علت تهدیدات کارفرمایان و قوانین ضد کارگری نظیر قانون معافیت کارگاه های دارای ۵ کارگر یا کمتر که در آخرین روزهای حیات مجلس پنجم به تصویب رسید، و یا عدم وجود

قانون حق اعتصاب، تشکیل اتحادیه و اصناف مستقل و غیر دولتی که منافع طبقاتی و مطالبات کارگران را نمایندگی کند، از هرگونه وسیله و سلاح قانونی دفاعی محرومند.

وجود چنین وضعیتی، محدودیت های وسیعی را برای جنبش زنان در کلیت خود فراهم آورده است. در شرایطی که بخشی از زنان جامعه به آن چنان وضعیتی دچار گشته اند که تنها با تن فروشی می توانند امرار معاش کنند و یا مجبورند در سیاه چال های گارگاه های قالیبافی از شیرهی جان خود مایه بگذارند تا چرخ زندگی شان در پایین ترین سطح بچرخد، وضع عمومی زنان و از جمله زنان تحصیل کرده چندان خوب نخواهد شد. از این روست که تلاش برای پیوند مبارزاتی این دو بخش از زنان در شرایط کنونی، امری است که به رشد جنبش زنان کمک می کند.

در شرایط رشد مبارزات عمومی ضد استبدادی در ایران، باید بر لزوم افزایش سازمانگری در میان توده های کارگر و زحمت کش، و مبارزه مشترک زنان و مردان علیه بی عدالتی و استثمار سیستماتیک اقتصادی و اجحافات سیاسی و فرهنگی استبداد و افسوس گرایی حاکم و نظام سرمایه داری تاکید کرد. تدوین خواست ها و مطالبات بی واسطه، فوری و آتی عموم زنان؛ تلاش برای فراهم آوردن امکانات رشد و ارتقای زنانی که به علت کار رایگان و فرساینده خانگی و کارمزدی از اوقات فراغت اندکی برخوردارند؛ و ترغیب و تشویق شان برای بلند کردن صدای اعتراض خود و مبارزه برای بهبود شرایط کاری و افزایش دستمزد و حق تشکل مستقل کارگری در همراهی با مردان و دیگر جنبش های اجتماعی در کشور از جمله وظایف مهم کنونی پیشروان جنبش زنان است. مبارزه برای ممنوعیت کار اقتصادی کودکان زیر ۱۵ سال؛ کاهش ساعات کار برای زنان باردار و دارای فرزند خردسال؛ خواست مهد کودک و شیر خوارگاه در محل نزدیک به محیط کار برای نگهداری کودکان زنانی که به این سرویس نیازمندند؛ افزایش سطح دستمزدها با توجه به نرخ تورم؛ حق تحصیل رایگان و اجباری تا سطح دبیرستان؛ توزیع غذا، پوشاک و کتب درسی به شکل رایگان برای فرزندان خانواده های زحمتکش و پر جمعیت در مدارس محلات و بویژه محلات کارگری؛ خواست ممنوعیت قانونی تنبیهات بدنی و اهانت و تحقیر کلامی و در یک کلام پرخاش و خشونت در مدارس و محل های کار؛ و هم چنین ممنوعیت کامل خشونت در خانواده ها علیه زنان و کودکان، از عرصه هایی است که پیشروان جنبش زنان می توانند بر آن تاکید کرده و عموم زنان را به مبارزه ای مشترک فراخوانند.

از سوی دیگر مبارزه برای آزادی های اساسی و بویژه آزادی پوشش در کنار مبارزه برای رفرفرم های اخلاقی در سطح جامعه و به ویژه میان کارگران و زحمت کشان از مهم ترین عرصه های فعالیت نیروهای سوسیالیست و آزادی خواه است. منظور از این رفرفرم ها، مبارزه مستمر و پیگیر با اخلاقیات مردسالارانه

سطح جامعه و محکوم نمودن استثمار جنسی و فرودستی زن در عرصه روابط خانوادگی و روابط مبتنی بر اعمال خشونت جنسی و جسمی بر زن و کودک و ارایه الگوهای پیشرفته و رهایی بخش و شکوفاگر می باشد.

بر این پایه و در دفاع از مجموعه ی خواست های بخش های مختلف زنان جامعه، بر ضرورت تشکل و سازماندهی مستقل زنان تاکید می کنیم. روشن است که تشکل ها و تجمعات مستقل زنان که عمدتاً زنان تحصیل کرده را در بر می گیرد، خود تلاش مثبتی در جنبش فمینیستی ایران است. اما این روند در صورتی که با توده ی وسیع زنان و بویژه زنان کارگر و زحمت کش پیوند بخورد، می تواند در راه ایجاد تشکل مستقل و همگانی زنان کاملاً مؤثر افتد و جنبش زنان بعنوان یکی از اصلی ترین بازوهای مبارزه علیه استبداد، برای دمکراسی و عدالت اجتماعی را در کنار دیگر جنبش های اجتماعی قرار دهد.

مراسم یادبود دهم شهریور در هامبورگ

روز جمعه هشتم سپتامبر ۲۰۰۰ به دعوت شورای هماهنگی ایرانیان هامبورگ مراسمی به یاد قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ برگزار گردید. محل برگزاری مراسم با نمایشگاهی از اسامی و مشخصات ۱۰ هزار جان باخته در رژیم جمهوری اسلامی و نمایشگاه ادیبان زندان و مقاومت و شعارهای مختلف آراسته شده بود که مورد توجه و تحسین شرکت کنندگان قرار گرفت. مراسم با یاد و بدرد با تمامی جان باخته گان جنبش انقلابی و آزادی خواهانه ایران آغاز گردید. سپس پیام شورای هماهنگی ایرانیان هامبورگ قرائت گردید. دکتر رضا غفاری زندانی سیاسی و شاهد عینی قتل عام ۶۷ و نویسنده کتاب «خاطرات یک زندانی از زندان های جمهوری اسلامی» خاطرات و مشاهدات خود از تکوین پروسه قتل عام در زندان و برخورد زندانیان و نیز زندان بانان با این مسئله را تشریح کرد. سخن ران بعدی بهرام چوبینه، محقق و نویسنده، در صحبت خود به ضرورت بازنویسی تاریخ ۲۰ ساله ایران و به طور مشخص مسائل زندان پرداخت که می بایست در حافظه تاریخی مردم ایران ثبت شود. وی که مترجم سه کتاب خاطرات سه نویسنده زندانی جمهوری اسلامی به زبان آلمانی می باشد، از استقبال خوانندگان آلمانی زبان یاد کرده و قطعانی از نامه های آن ها به ناشر آلمانی را بازگو کرد. نعمت میرزاده (م-آزوم) نویسنده، محقق و شاعر نامدار، با یاد جان باخته گان قتل عام شهریور ۶۷، خطابه و سروده ی «برای با هم خفته گان بیدار» را بازخواند. در بخش دوم برنامه، اسفوداری طراح و نقاش، پیرامون طرح و تابلوهای مختلف خود که مربوط به پدیده ی زندان و نیز جمهوری اسلامی بود و توسط دستگاه اسلاید نمایش داده می شد، توضیحات لازم را ارائه داد و مضامین طرح های وی و بخصوص طرح مربوط به اعدام مادر زندانی بعد از تولد فرزند، بسیار زیبا و تأثیرگذار بود. اختراضلی شاعر عینی قتل عام شهریور ۶۷ که مدت ۹ سال در زندان های جمهوری اسلامی به سر برده و نیز همسر و برادرش توسط جلادان رژیم اعدام شده اند، خاطرات خود و فرزند خردسالش را از زندان های جمهوری اسلامی و از بند زنان و نیز چگونگی اجرای اعدام های دسته جمعی در زندان زنان را بازگو کرد. برنامه یادمان شهدای شهریور ۶۷ با صدای نعمت میرزاده و با بازخوانی قطعه ی «رستاخیز دانشگاه» که به یاد جنبش دانشجویی و قیام تیرماه سروده شده بود، خاتمه یافت.